

نقدی بر ادعای ورود اسطوره در قرآن

محمد صدوقی^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۰۸

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۴/۱۷

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید

چکیده

در این پژوهش برآنیم به بررسی و نقد یکی از نگرش‌های مطرح شده از سوی بعضی از پژوهشگران مسلمان معاصر در خصوص داستان‌های قرآن بپردازیم که چنین ادعا نموده‌اند که این داستان‌ها غیر واقعی و اسطوره‌ای است. نگرشی که به نظر می‌رسد خمیر مایه آن وارداتی و برگرفته از آراء بعضی از فیلسوفان غربی باشد که زبان دین و گزاره‌های دینی را اسطوره‌ای خوانده‌اند که هیچ بهره‌ای از واقعیت و معرفت بخشی ندارد و اساس و مرجع این گزاره‌ها را احساسات درونی دینداران معرفی نموده‌اند. از آن جا که نقد ما تنها متوجه مدعیان مسلمان این نگرش می‌باشد، با وجود بررسی آیاتی که به بیان هدف و جایگاه قصص می‌پردازد، بر صحت یا بطلان این نظر به داوری خواهیم نشست در این رابطه ابتدا مروری بر معانی و تعاریفی که از واژه اسطوره شده خواهیم داشت، سپس با اشاره به جایگاه چنین تفکری از سوی فیلسوفان غربی در حوزه دین به معنای اعم و در حوزه قرآن کریم از سوی افرادی همچون دکتر خلف الله، ادله و استدلال‌های او و همفکرانش را با نگرش معنایی قرآن به این واژه با طرح آیات مربوطه مقابله خواهیم نمود تا به نتیجه مطلوب که به روشنی در قرآن مطرح گردیده نائل آئیم. واژگان کلیدی: اساطیر الاولین؛ گزاره‌های معرفت بخش؛ قصص قرآن؛ اسطوره در قرآن.

مقدمه

دقت در آیات قرآن کریم و خصوصاً آیات قصص قرآن که ادعای ورود اسطوره در آنها شده است و همچنین سیاق آنها به روشنی گویای آن است که نسبت دادن اساطیر از سوی مشرکان به قرآن در همه موارد برای انکار رسالت پیامبر و باطل و ناحق شمردن کل قرآن و حقایق مطرح شده در آن خصوصاً معاد بوده است و چنانچه در ادامه خواهد آمد برخی پژوهشگران مسلمان با منحصر نمودن نسبت اساطیر به قصص قرآن استنتاج‌های غلط و استدلال‌های غیر منطقی و کاملاً مخالف صریح آیات نموده و چنین ادعا نموده‌اند که اسطوره آن‌هم از جانب خداوند در قرآن وارد شده است که به تفصیل نقد خواهد شد. واژه اسطوره که بر وزن‌های دیگر، همچون اسطور و اسطیر استعمال شده است جمع آن اساطیر است. مانند اُحدوْثه و احادیث. (مصطفوی، ۱۳۷۵: ۵/۱۲۳)

1. Email: msadoughi1300@gmail.com

واژه اساطیر بر وزن افاعیل اشتقاق یافته از «سَطْر» می‌باشد و سَطْر یا سَطْر به ردیف هر چیز مانند کتاب و درخت و یا هر آنچه ردیف پذیر باشد گفته می‌شود. (همان) و جمع واژه «سَطْر» بر وزن های «أَسْطَر»-«أَسْطَار» و «أَسَاطِير» و بنا به گفته لحيانی بر وزن سَطْر استعمال می‌شود. چنان‌که گفته می‌شود «بنی سَطْرًا و غرس سَطْرًا - ردیفی را بنا کرد - ردیفی را کاشت» و نیز این واژه به معنای خط و کتابت هم می‌آید. (الوسی، ۱۴۱۵ق: ۳۶۴/۷) چنان‌که در قرآن کریم آمده است: ﴿وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ (قلم/۱) و نیز این بیت از ابی العطاء «إِنِّي وَ أَسْطَارِ سَطْرِن سَطْرًا لِقَاتِلُ يَا نَصْرُ نَصْرًا نَصْرًا. سوگند به سطرهایی که نگاشته شد (نگاشته شدنی) - من می‌گویم ای نصر ای نصر یاورى کن.» (الهاسمی، ۱۳۷۵: ۲۷) مؤلف کتاب التحقیق این ماده (س - ط - ر) را به معنای اصطفاقی (ردیف) همراه با نظم می‌داند که می‌تواند در مورد نوشته- انسان- درخت- احادیث و امور دیگر چه مادی باشند یا معنوی بکار رود. واژه شناسان اساطیر را به سخنان باطل، چیزهایی که از باطیل نوشته شده باشد معنا کرده‌اند و می‌گویند: «اسطوره معنایی اضافه بر معنای سطر طبیعی دارد و آن سطر (ردیف) ساختگی است و همین روی تسطیر به معنای جعل سطر، یعنی ردیف ساختگی و دروغین است.» (مصطفوی، پیشین: ۱۲۴/۵) و هنگامی که گفته می‌شود «سَطْرُ فُلَانٌ عَلَيْنَا تَسْطِيرًا» که آن شخص گفتارهای باطل گونه بیاورد.» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۷۳)

پس با توجه به این‌که «سَطْر» به معنای کتب بکار می‌رود، اساطیر به معنای نوشته‌های بی‌اساس، غیر واقعی و باطلی که منبع و مأخذی واقعی برای آن نیست می‌باشد و به گفته خلیل ابن احمد اسطوره درباره سخنی بکار می‌رود که از هم گسیخته باشد. (همان)

واژه «اساطیر» نُه بار در قرآن کریم آمده که در همه موارد به کلمه «الاولین» اضافه گردیده است. (انعام/۲۵، فرقان/۵، نحل/۲۴، مؤمنون/۸۱ تا ۸۳، نمل/۶۸ و ۶۹، احقاف/۱۷، قلم/۱۰ تا ۱۵، مطففین/۱۳، انفال/۳۱) در تمام موارد مذکور اساطیر به معنای افسانه‌های پیشینیان، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۲۲/۳) دروغ‌های به هم بافته، خرافات و باطیل نوشته شده از گذشتگان (حقی بروسی، بی تا: ۶/۱۹۱) مانند داستان‌های رستم و اسفندیار (زمخسری، ۱۴۰۷: ۲۶۴/۳) آمده است.

واژه اسطوره در دیگر زبان‌های دنیا نیز استعمال می‌شود، مترادف آن در فارسی «افسانه» و مترادف آن در زبان اروپایی «myth» است که از یک لغت یونانی مشتق و به معنای «گفتار، نطق و کلام» می‌باشد. بعد این لغت در معنای قصه جانوران «fable» و اسطوره به کار

رفته است. (ساجدی، ۱۳۸۵: ۱۶۷) در سؤال از چیستی اسطوره تعاریف و دیدگاه‌های متفاوتی بیان شده است که از باب نمونه بعضی را به اختصار نقل می‌کنیم، آلکساندر کراپ می‌گوید:

«اسطوره داستانی حاکی از مناسبات اسرار آمیز انسان با خدا معرفی شده و مورد انتقاد قرار گرفته است.» (کراپ، بی تا: ۱۳) همچنین او می‌گوید «اسطوره، قصه‌ی است با ویژگی خاص یعنی نقل و روایتی است که در آن خدایان یک یا چند نقش اساسی دارند» (همان)

در بیان دیگری اسطوره به معنای هرآنچه با حقیقت در تضاد باشد آمده است، «میرچا الیاده» در گزارشی از روند تطور معنایی اسطوره می‌گوید: در زبان مرسوم قرن نوزدهم به هر آنچه با واقعیت تضاد داشت اسطوره اطلاق می‌شد. مانند خلقت آدم یا مرد نامرئی، تاریخ جهان به وصف زولها^۱ یا نسب نامه خدایان هزیود همه اسطوره بودند و... بر اساس دیدگاه مسیحیت ابتدایی هر آنچه با تورات یا انجیل توجیه پذیر نبود، نمی‌توانست راست باشد و افسانه تلقی می‌شد.» (الیاده، بی تا: ۲۳) در کتاب‌ها و پژوهش‌های اسطوره‌شناسی در مقابل تعاریف افسانه‌ای و متضاد با حقیقت، بعضی هم برای اسطوره بهره‌ای از حقیقت را قائل هستند، ولی آنچه توجه به آن ضروری است در تمامی این تعاریف اگر ورود اسطوره در گزارش‌های دینی پذیرفته شود، نتیجه‌ای مشترک را در بر خواهد داشت و آن این که «این گزاره‌ها هیچ حطی از حقیقت و معرفت بخشی ندارند. هر چند ممکن است اسطوره‌ای برای انسان‌ها مفید باشد. بنابراین، نگاه به آن‌ها (داستانهای اسطوره‌ای) نباید همچون نگاه به داستان‌ها و رویدادهای واقعی تاریخی باشد. از همین روی کسانی که زبان دین را زبان اسطوره می‌نامند، به مرجعی واقعی برای گزاره‌های دینی معتقد نیستند و اغلب یگانه مرجع ممکن برای آن را احساسات درونی دینداران می‌شناسند» (ساجدی، پیشین: ۱۶۸) شیلرمنیو از کسانی است که زبان دین را زبان ابرازگرا و غیر معرفت بخش می‌داند با این وصف به زبان افسانه در دین اعتراف دارد. وی در کتاب ایمان مدرنیسم پس از محدود ساختن دین به تجارب دینی درونی فرد مؤمن می‌گوید:

«مشکلی نیست که داستان‌های کتاب مقدس به گونه‌ای افسانه‌ای تلقی شوند» (همان: ۱۶۹)

اما از آن جا که هدف ما در این پژوهش تنها نقد مدعای بعضی از متفکران مسلمان است که پنداشته اند اسطوره در قرآن کریم وارد شده است به همین مقدار بسنده می‌کنیم که از مجموع گفتارها و نظریات پژوهشگران غربی چنین برمی‌آید که در اسطوره از حقیقت به معنای انطباق با واقع سخن به میان نمی‌آید، بلکه همانند افسانه در ضمیر معنایی خود عدم انطباق را دارد.

چنان که کاسیرر می‌گوید: «در زبان اسطوره، معیار صدق، معرفت بخشی و عینیت داشتن نیست و یگانه معیار، میزان آثار عاطفی است.» (همان: ۲۳۷)

دکتر محمد احمد خلف الله از کسانی است که در کتابش «الفن القصصی فی القرآن الکریم» به تأثر از استادش امین خولی حداقل بخشی از داستان‌های قرآن را به لحاظ بعد تاریخی و واقعی بودن انکار می‌کند و بر این باور است که رویکرد اصلی قصص قرآن رویکرد ادبی و هنری است، به این معنا که داستان‌های قرآن دارای سبک قصه‌های ادبی است و به تناسب فضا و حال و هوای خاص تصرف‌ها، کاهش‌ها و افزایش‌هایی را در واقعیت صورت داده است. به عبارت روشن تر همان‌گونه که در ادبیات داستانی بشری، خیال و خیال پردازی وجود دارد و از صحنه‌ها و صورت‌هایی که وجود خارجی ندارند برای هنری شدن و تأثیرگذاری بر مخاطب استفاده می‌شود از این شیوه در داستان‌های قرآن استفاده شده است. وی معتقد است رویکرد قرآن در گزارش و بیان حوادث و رویدادهای تاریخی گزارش داستان واقعی نیست، بلکه ارایه آن‌ها به گونه‌ای است که با باورهای اساطیری اهل کتاب که در ذهن آنها موجود بود متناسب باشد.

امین خولی و خلف الله

قبل از شرح و بسط بیشتر موضوع و نقد آن، دو گفتار از امین خولی و خلف الله را در مطلع این بخش قرار می‌دهیم. امین خولی می‌گوید: «از جدا سازی دوگونه ارایه وقایع (ارایه هنری و ارایه تاریخی) به روشنی می‌توان دریافت که ارایه رویدادهای گذشته در قرآن و گفت و گو از آن رخدادها و اشخاص ارایه هنری و ادبی است نه تاریخی و حقیقی.» (خطیب، بی تا: ۲۷۶-۲۸۰)

دکتر خلف الله اظهار می‌دارد: «هیچ چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم در قرآن اساطیر هست و این سخن ما با هیچ یک از نصوص قرآنی ناسازگار نیست.» (خلف الله، ۱۹۹۹ م: ۲۰۷)

وی برای این مدعای خود دلایلی را در کتابش می‌آورد که در ادامه مورد نقد قرار خواهد گرفت؛ اما آن‌چه مجموعه اظهارات او گویای آن است این که او ظاهراً در مقام دفاع از قرآن در برابر مستشکلین نسبت به قصص قرآن برآمده که می‌گویند: بسیاری از داستان‌های قرآن در ذاکره تاریخی وجود ندارد یا به شکلی که قرآن مطرح کرده، نبوده است. وی در رابطه با ادعای خطاهای تاریخی در قرآن می‌گوید: «انها مشکله خالده بین المسلمین والمعارضین فالاولون ینکرون هذا القول و یقولون بان الذی فی القرآن هوالحق و ان ما عده هو الخطا و لن یحکم التاریخ علی القرآن الکریم، والآخرین یؤیدون القول بما وصلو الیه من علم و معرفه و یدهبون الی آن هذه الاخطاء هی الدلیل کل الدلیل علی أن القرآن لم ینزل من السماء و آن محمداً لیس

با نبی و آن الذی یصنع القرآن و یدعی أنّ من عندالله و أنّه یختلق من الحوادثهالم یقع و یصوّره علی أنّه الواقع التاریخی» (همان: ۷۴)

سپس او در موضوع مذکور دآوری می‌نماید و چنین می‌گوید:

و لیس من شک عندی فی أنّ هذه القصة لا تحتل من مبدئها هذا اللجاج ولا هذا العناد و ان کلاً من الفریقین قد جانب الحق و باعد الصواب، و لیس من شک عندی ایضاً فی أنّ مصدر الخطأ فیما ذهب الیه من «امن بهذه الاشياء و صدق کل ما فیها من تاریخ أومن انکرها و ادعی انها أخطاءً التاریخیه اوقصص ملففه هو جهل اولئک و هولاء اوتجا هلهم لما بین الادب و التاریخ من علاقات و لما یصنعه الاول و خاصه ما فیہ من قصص حین یستغل الثانی فی اداء رسالته فی هذه الحیاة» (همان: ۷۵)

به واقع باید گفت او دفاعی نموده که از دهها هجوم ویرانگرتر و زیانبارتر است و قرآن را از جاودانگی و فراگیر بودنش برای همه عصرها و نسل‌ها خلع می‌نماید و وصف حکمت و حکیمانه بودنش را زیر سؤال می‌برد؛ چرا که پذیرش چنین دیدگاهی قرآن را کتابی اقتضائی که متأثر از فرهنگ زمان نزولش بوده می‌گرداند و چنین نتیجه می‌دهد که آن شایستگی ابدی بودن برای همه نسل‌ها و امت‌ها در همه زمان‌ها را نخواهد داشت. خلف الله اگر چه معتقد به وحی و حیانی بودن قرآن است و مانند شماری از مستشرقین همچون گلدتسیهر که قرآن را بر گرفته از کلام یهود و نصاری میداند (گلدتسیهر، ۱۹۴۶ م: ۱۲) منکر وحی نیست، ولی استدلال او با گزاره گوئی گلدتسیهر و همفکران او هم سوئی دارد؛ زیرا نظریه او بر این مبنا قرار گرفته است که «در روزگار پیامبر، یهودیان مرجع علمی قریش بوده اند و سخن آنان معیار علمیت و صدق قضایای تاریخی قلمداد می‌شده است، از این روی پیامبر وظیفه داشت تا دانش یهودیان را فرا گیرد و در پاسخ دهی به قریش از آن بهره گیرد که اگر چنین نمی‌کرد، سخنش مقبولیت نمی‌یافت. در ادبیات هنر، رعایت مقتضای حال و توجه به نیاز مخاطب و خواستگاه‌های ذهنی او از اصول پذیرفته شده و مسلم است. پس قرآن در پای‌بندی به همین اصل مهم، دانش توراتی را منبع قصه‌های خویش ساخته است.» (حسینی (ژرفا)، ۱۳۷۷: ۸۲)

بررسی و نقد

استدلال خلف الله کاملاً ناصواب و ایرادهای اساسی به آن وارد است؛ اول آن که همان‌گونه که پیش از این بیان شد، اگر قرآن در بیان قصص خاستگاه‌های ذهنی قریش را ملاک قرار داده باشد، ابدی بودن و شمول رهبری اش برای مردم جهان به طور جدی زیر سؤال می‌رود. دوم

آن که آیا مخاطب آیات قرآن و به ویژه قصص آن حتی در عصر نزول تنها قریش بود؟ اگر به فرض بپذیریم که مخاطب آیات تنها قریش بودند و چون یهودیان مرجع علمی آنان بودند و معیار صدق و کذب قضایای تاریخی برای مکئان، سخنان و دیدگاه‌های یهود بود، و پیامبر وظیفه داشت از دانش و قصه‌های اسطوره‌ای نزد یهود بهره گیرد تا سخنش مقبولیت پیدا نماید، پس پیامبر به هنگام ورودش به مدینه و دعوت اهل کتاب به قرآن بایستی به طریق اولی از این اصل استفاده می‌نمود چرا که به گفته خلف الله ملاک بلاغت همین است، در حالیکه ما می‌بینیم در رویارویی با عقاید و افکار خرافی و باطل اهل کتاب کوچکترین ملاحظه‌ای نیست و قرآن و پیامبر بدون تسامح شدید ترین موضع گیریها را دارند، پس آیا می‌توان پذیرفت قرآن در برابر جمعیت قابل توجه اهل کتاب افکار و اعتقادات خرافه و اسطوره‌ای آنها را در هم شکند و رسوایشان سازد اما برای جذب قریشیان و مقبولیت یافتن سخن پیامبرش نزد آنها همین خرافات و یاوه گوئیها را دستمایه قرار دهد؟ نظر به اینکه جواب بسیار روشن است در این باب سخنی نمی‌گوئیم اما برای تبیین بیشتر موضوع لازم است بخشی دیگر از سخنان خلف الله نقل و مورد ارزیابی قرار گیرد.

وی داستان‌های قرآن را به چهار نوع تاریخی، تمثیلی، اسطوره‌ای و رمزی یا نمادین تقسیم می‌کند و با تعاریفی برای سه نوع اول نمونه‌هایی را از قرآن به عنوان شاهد گفتارش استخراج می‌نماید.

او قصه تاریخی را داستانی می‌داند که محور آن شخصیت‌های تاریخی همچون پیامبران باشند و می‌گوید وجود این نوع را در قرآن همه پذیرفته اند ولی معتقد است هدف از بیان داستان‌های تاریخی در قرآن حقیقت‌های صحیح تاریخی نیست و استدلالش همان وجود جنبه‌های ادبی و هنری است که به گمان او هدف اصلی قرآن است و بر این باور است که قرآن از این قالب ادبی و هنری استفاده نموده تا بر عواطف و احساسات شنونده و خواننده تأثیر گذارد و همین هدف سبب گردیده حتی داستان‌های تاریخی در قرآن صرفاً از منظری ادبی پرداخت شوند و هرگز در آنها صدق قضایا لحاظ نشود، از این روی با تصرفاتی همچون حذف قسمتهایی، تقدیم و تأخیرهایی و یا اضافاتی همراه گردد، وی برای مدعای خود نمونه‌هایی همچون داستان موسی، اصحاب کهف و ذی القرنین را تحلیل می‌نماید و معتقد است که تنها با این دیدگاه ادبی و هنری است که داستان‌های قرآن از مطاعن محفوظ می‌ماند (رک: خلف الله، پیشین: ۱۷۲-۱۸۲) و در این خصوص می‌گوید:

«على أنا نستطيع ان نعمن في الدلالة على ان القصة التاريخية في القرآن قصة ادبيه يعتمد فيها القرآن على تصوير الاحداث كما يعتقد المخطوبون و هو الامر الذي اجازة بعض القداماء بل راه بعضهم امراً لا بد من القول به ليسلم القرآن من المطاعن.» (همان: ۱۷۲)

در این جا گفته‌ی او را تنها در مورد داستان اصحاب کهف به عنوان یکی از داستان‌های تاریخی نقل می‌کنیم که معتقد است واقعی نیست و مطابق با ذهنیات اهل کتاب آمده است او می‌گوید:

«موضع قرآن در بیان داستان اصحاب کهف موضع کسی است که نمی‌خواهد واقعیت تاریخی را حکایت کند، بلکه برآن است تا آرای یهودیان را بازگوید خواه با واقعیت سازگار باشد یا نباشد. از این رو هیچ خرده‌ای بر این داستان نمی‌رود، چرا با واقعیت هماهنگی ندارد، چه آن که اساساً در قصه قرآن غرض بیان واقعیت نیست.» (ساجدی، پیشین: ۲۵۰)

خلف الله در تبیین دیدگاه خود درباره‌ی اصحاب کهف می‌گوید:

«در قصه اصحاب کهف دو نکته محل تأمل است؛ تعداد جوانان و مدت اقامت آنان در غار؛ قرآن تعداد این جوانان را دقیقاً بر نمی‌شمرد، بلکه آنان را سه یا پنج و یا هفت تن می‌داند آن گاه به پیامبر نصیحت می‌کند که تنها خداوند تعداد دقیق اصحاب کهف را می‌داند، پس او نباید در این باب از کسی سؤال کند، نمی‌توان گفت که تعداد دقیق این جوانان بر خداوند پوشیده بوده است، اما حکمت این تردید آن است که مشرکان برای تشخیص صدق و کذب این گونه قصص چشم به دهان احبار و عالمان یهود می‌دوختند از آن جا که این عالمان در تعداد دقیق اصحاب کهف اختلاف داشتند بایسته بود که قرآن تعداد دقیق آنان را ذکر نکند و بدین سان خود را مورد طعن مشرکان نسازد، در غیر این صورت مشرکان باور می‌یافتند که قرآن کذب است و از سوی خداوند نازل نشده است، همانند این سخن در مورد مدت اقامت اصحاب کهف در غار نیز صادق است در تفسیر طبری هم شاهی هست که نشان می‌دهد عالمان یهود در این مورد اختلاف نظر داشته اند از این رو قرآن علم به مدت دقیق این اقامت را تنها از آن خداوند شمرده و خود از ذکر آن سرباز زده است.» (حسینی (ژرفا)، پیشین: ۸۳)

خلف الله در انتهای گفتار خود در تحلیل داستان اصحاب کهف می‌گوید: «ان صنیح القرآن و موقف بعض المفسرين يكشف عن هذه الظاهرة كشفاً واضحاً و يدفعنا الى تفسيرها تفسيراً معقولاً و يجعلنا نجزم بان صنیح القرآن لم يكن الا الصنیح الادبی الذي يقوم على الدلالات التي يعتقد المخطوب» (خلف الله، پیشین: ۱۷۵)

بررسی و نقد

گویا خلف الله برای دفاع از قرآن در برابر مستشرقین و کسانی که گزارش‌های داستانی کتاب‌های آسمانی را مغایر با نقل‌های تاریخی معرفی نمودند با اصرار بر بُعد ادبی قصص و انکار واقعی بودن آن‌ها عظمت و گستره جهان شمول و زمان شمول قرآن را محدود به زمان نزول آن هم تنها مکه و قریشیان نموده است و همان گونه که پیش تر بیان شد با تخریب ستون‌های بنای قرآن سعی در حفظ ساختمان و نمای بیرونی قرآن نموده و با چنین اظهاراتی که قریش متأثر از یهود بودند و میزان صدق گفتار پیامبر را با گفتارهای عالمان یهود می‌سنجیدند و پیامبر دستور داشت تا خرافات و اباطیل ذهنی آن‌ها را دستمایه قرار دهد و قرآن هم خود چنین شیوه‌ای را برگزید تا نزد مشرکین مقبولیت کسب نماید، گویای آن است که وی با مجموعه آیات قرآن و گزارش‌های آن از موضع گیرهای خصمانه و معاندانه مشرکان در حالی که حقیقت را می‌فهمیدند و کتمان می‌کردند، آشنا نیست.

قرآن در عین برهان بودنش و با وجود استدلال‌های قوی و قدرتمند که بیدار کننده فطرت‌ها بود و هست و آیات تحدی خود آیا نیازی به بهره‌گیری از افکار و ذهنیات اسطوره‌ای و افسانه‌ای یهود برای مقبولیت یافتن سخن خود داشت؟ اگر به فرض بپذیریم برای تحریک و تکان دادن احساسات مشرکین مکه چنین نیازی و بهره‌گیری صحیح بود آیا امروز هم که مردم دنیا مخاطب قرآن، هستند همین ذهنیت‌های اسطوره‌ای را دارند؟ و یا یاهوهای محرّف در کتاب مقدس را میزان ارزیابی وصحت و سقم قرآن قرار می‌دهند؟

آقای خلف الله چنان چه از گفتارش بر می‌آید به حقانیت قرآن و وحیابی بودن آن ایمان دارد و نیز بر نزول آن به عنوان آخرین کتاب بر خاتم النبیین اذعان دارد و در نتیجه باید بپذیرد که این کتاب برای همه عصرها و نسل‌های پس از نزول است، حال سؤالی را باید پاسخ گوید و آن این که اگر بلاغت قرآن آن است که ذهنیت مخاطب را مورد توجه قرار دهد و این تصویر فنی و پردازش هنری در داستان‌ها از ویژگی‌های قرآن است تا تاثیرگذاری بر مخاطبینش را در راستای اهداف تربیتی به اوج رساند، آیا امروز هم مردم دنیا ذهنیت‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای قریش را دارند؟ و اگر ندارند، که ندارند آیا ورود اساطیر در قرآن نقض غرض برای مقبولیت آن نیست؟ بعد ادبی و هنری قرآن امری اثبات شده و مورد پذیرش همگان است و بیان اعجازین و هنرمندانه آن به گونه‌ای در اعماق قلب‌ها نفوذ می‌کرد و کشور جانها را تسخیر می‌نمود که کافران معاند چاره‌ای جز این نداشتند که برای مبارزه با کلام خدا و جلوگیری از ورود آن به

مزرعه دل‌ها گاهی آن‌را سحر و گاهی شعر و گاهی قول کاهن و یا اساطیر اولین معرفی نمایند. ولی سؤال این است آیا هنری بودن مساوی است با وهم و خیال و گزافه‌گویی؟ و آیا همان تعریف و برداشتی که امروزه در غرب از داستان و رمان می‌شود ما هم باید با همان نگرش هنر قرآن کریم را در داستان‌هایش تعریف و توجیه نمائیم؟

سید قطب از صاحب‌نظران معروف در مباحث هنری قرآن و مؤلف کتاب *التصویر الفنی فی القرآن* اثر هنری را اثری می‌داند که دارای سه ویژگی باشد «۱. نوآوری در عرضه، ۲. زیبایی در ساختار، ۳. قدرت تعبیر» (سیدقطب، ۱۹۴۵م: ۲۵۹) و بدیهی است که این سه هیچ یک منحصر به قصه‌های خیال پردازانه و ساختگی نیست.

هم او در مقابل نگرش خلف الله و استادش امین خولی چنین می‌گوید: «مراد من از تصویر هنری، بیان زیبایی‌های قرآن در ارایه مطالب خود است و هرگز منظور من این نیست که داستان‌های آن ساختگی، خیالی و غیر واقعی است، زیرا مطالعات گسترده و طولانی من از قرآن هرگز مرا به چنین فهم و نتیجه‌ی تأویلی نرسانده است. جای شگفتی است که چرا از تعبیر «هنری» چنین به ذهن متبادر می‌شود و چنین برداشت می‌کنند که یک اثر یافته خیال و ساخته و هم غیر معقول است. مگر نمی‌توان رویدادهای واقعی را با شیوه‌ای هنری و علمی عرضه نمود به گونه‌ای که هم صادق باشد و هم هنری و علمی؟ آیا دلیل عدم امکان جمع این دو از این رو است که «هومر» ایلید و ادیسه را از روایات اساطیری برگرفته است؟ یا از این رو است که نویسندگان داستان و قصه کوتاه و رمان در اروپا، در هنر آزاد خود چندان به واقعیت توجه ندارند؟ آری این‌ها از مصادیق هنر است، اما نه تمام هنر، حقیقت را نیز می‌توان به گونه‌ای کاملاً هنرمندانه عرضه کرد.» (همان: ۲۵۴-۲۵۹)

سید قطب سهل بودن و عدم دشواری تصور بیان حقیقت به گونه‌ی هنرمندانه را مشروط به رهایی از عقلانیت وام گرفته از ترجمه‌های غربی و روی گردانی از نمونه‌های آن‌ها می‌داند و ریشه چنین افکار و انحرافات را نسبت به قرآن روی گردانی از تقدس آن و نگاهی صرفاً به مثابه یک کتاب تاریخی به آن نمودن بیان می‌کند و معتقد است حتی اگر با این نگرش به قرآن بنگریم هیچ کتاب تاریخی دیگری را به وثاقت قرآن نمی‌یابیم. او در همین رابطه می‌گوید: «اگر ما قداست قرآن را کنار نهیم و آن را همچون یک کتاب تاریخی بنگریم این کتاب از هر کتاب تاریخی دیگر متفن تر خواهد بود، زیرا ناقل این کتاب حضرت محمد ﷺ است و او کسی است که دشمنان دیرین و نوین او نیز به صداقت وی اعتراف دارند، افراد متعصب بسیار اندکی

هستند که او را صادق نمی دانند، این کتاب به روش علمی جمع آوری شده است و کم‌تر کسی صحت نقل آن را مورد تردید قرار داده است، حتی بسیاری از مستشرقین که علاقه‌ای به ادیان ندارند نیز به وثاقت آن اعتراف نموده اند چنین ویژگی در مورد هیچ کتاب مقدس دیگر و هیچ کتاب یا اثر تاریخی دیگری وجود ندارد، اگر به سایر کتب مقدس بنگریم می‌بینیم که فاصله زیادی میان صاحبان این کتب و زمان تدوین آن‌ها وجود دارد و کتب تاریخی نیز هرگز مصون از تردیدها و شبهات نیستند، بلکه حتی حادثه تاریخی واحدی نیز وجود ندارد که مورد یقین علمی خالص باشد.

بنابراین حتی اگر رویدادها و شخصیت‌های ذکر شده در قرآن، در کتاب تاریخ دیگری ذکر نشده باشد، خود قرآن در برابر تاریخ حجیت دارد، زیرا قرآن به واسطه کسی نازل شده است که حکیم و دانا است و در طول تاریخ از تحریف مصون مانده است.» (همان)

آقای امین خولی و شاگردش خلف الله جنبه ادبی و هنری و مخاطب شناسی قرآن را مطرح نموده اند که سخنی است به غایت صحیح و مورد قبول همگان ولی با بی توجهی به اصولی مهم در بیان قصص که به روشنی در آیات منعکس شده و با نادیده گرفتن ابدیت این آخرین کتاب آسمانی و محدود کردن عملی گستره شمول آن که همه نسل‌ها و امت‌ها را در بر می‌گیرد، به زمان نزول و آن هم مکیان، استنتاجی غلط و مغایر با شأن و منزلت و صریح آیات قرآن نموده اند. استنتاجی کاملاً خیالی و وهمی که البته جمعی از پژوهشگران علوم و معارف قرآن در مقالات و کتاب‌هایی که در حوزه زبان قرآن یا مبانی هنری قصص قرآن تألیف نموده‌اند، این تفکر را نقد و پاسخ‌های مستدل و عالمانه نموده اند. (رک: حسینی (ژرفا)، پیشین؛ ساجدی، پیشین)

اما یکی از آیاتی که به نظر بیانگر اساسی‌ترین و مهمترین جنبه طرح قصص قرآن و نیز لزوم صدق و واقعی بودن آن‌هاست و از طرفی جوابی قاطع به ادعای بی اساس آقای خلف الله می‌باشد آیه ۱۲۰ از سوره مبارکه هود است. «و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظه و ذکرى للمؤمنین» ما هر یک از حکایات انبیاء را برای تو بیان می‌کنیم. تا به آن قلب تو را قوی و استوار گردانیم و در این (شرح حال رسولان) برای تو حق و اهل ایمان را پند و تذکر باشد.

اما پیش از پرداختن به آیه مذکور به آیاتی دیگر که صریحاً ابطال کننده ورود اسطوره به قرآن است اشاره خواهیم داشت، در سوره مبارکه آل عمران آمده ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران/۶۲) همانا این داستانی است راست و درست و جز الله خدایی نیست.

در این آیه کلمه قصص با حق توصیف شده و «حق دراصل به معنای مطابقت و هماهنگی است و به همین دلیل به آن چه با واقعیت موجود تطبیق می‌کند، حق گفته می‌شود و این که به خداوند حق می‌گویند (ذلک بان الله هو الحق) (آل عمران/۶۲) به خاطر آن است که ذات مقدس او بزرگترین واقعیت غیر قابل انکار است و به عبارت روشن‌تر حق یعنی موضوع ثابت و پابرجائی که باطل در آن راه ندارد» (مکارم شیرازی، پیشین: ۳۰۹/۲)

واژه حق در ابتدای داستان اصحاب کهف که آقای خلف الله صریحاً از آن به عنوان یکی از داستان‌های اسطوره‌ای نام برده نیز آمده است «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» (کهف/۱۳) «حق در این جا مقابل کذب و دروغ است» (خانی، ۱۳۷۲: ۳۷۶/۸) یعنی آن چه برای تو حکایت می‌کنیم مطابق با واقع و «بدون کم و زیاد» (ابن کثیر، ۱۹۹ق: ۷۴/۳) است.

نکته قابل توجه و تأمل این که قید «بالحق» در آیه مذکور نه تنها بر معنای حقیقت بودن و مطابق واقع بودن دلالت دارد، بلکه بر داستان‌های اسطوره‌ای که از اصحاب کهف در اذهان مردم بوده و سیاق آیات بر آن گواهی می‌دهد خط بطلان می‌کشد.

خلف الله در خصوص اسطوره‌ای بودن قصه اصحاب کهف چنین استدلال می‌کند که قرآن تعداد اصحاب کهف و مدت اقامت آن‌ها را دقیقاً بیان نمی‌کند، با این که هر دو مسأله برخداوند پوشیده نبود، ولی حکمت عدم بیان دقیق آن است که مشرکان مرجع شان در صدق و کذب این گونه اخبار و داستان‌ها یهود بودند و این دو مسأله یعنی تعداد جوانان کهف و مدت اقامتشان در غار در بین خود عالمان یهودی مورد اتلاف بود و سپس نتیجه می‌گیرد که قرآن در داستان اصحاب کهف نمی‌خواهد واقعیت تاریخی را بیان کند بلکه می‌خواهد گفته‌های یهودیان را بازگوید، حال چه با واقعیت سازگار باشد یا نباشد «از این روی هیچ اعتراضی به این قصه وارد نیست که چرا با واقعیت سازگاری ندارد، زیرا اصولاً در قصه قرآنی بیان واقعیت مقصود نیست» (رک: حسینی (زرفا)، پیشین: ۸۳) و نیز چنین می‌پندارد که چون تعداد نفرات و مدت اقامت مورد اختلاف عالمان یهود بود، اگر قرآن تعداد دقیق یا مدت دقیق اقامت را بیان می‌کرد، مورد طعن مشرکان قرار می‌گرفت و آنها باور می‌یافتند که قرآن کذب است و نزول آن از جانب خداوند نیست.

بررسی و نقد

این ادعای او حدسی، خیالی و بدون وجه است و با توجه به شواهد تاریخی و سیاق آیات داستان اصحاب کهف سخنی به غایت بی اساس و سخیف است.

اولاً، اگر تعداد و مدت اقامت اصحاب کهف مورد اختلاف در بین عالمان یهودی بود و مشرکان به زعم شما چشم به دهان یهود دوخته و گفته آن‌ها معیار صدق و کذبشان بود، پس چنانچه قرآن تعداد و مدت را دقیقاً بیان می‌کرد، جای طعنی بر قرآن نبود و اگر به فرض این ادعای شما صحیح بود در جایی پذیرفته می‌شد که تعداد مورد اتفاق عالمان یهود و قرآن عدد دیگری را بیان نماید. ثانیاً «سیاق آیات نشان می‌دهد که این داستان به طور اجمال در بین مردم معروف بوده» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۳۹/۱۳) و نیز شواهد تاریخی گویای آن است که این قصه به صورت اسطوره‌ای در بین مردم رواج داشته، چنان‌چه در تفسیر کاشف در بیان توصیف به حق این داستان در آیه ۱۳ (... نبأهم بالحق) چنین آمده: «كان الناس قبل رسول الله ﷺ يتداولون قصة اهل الكهف و قد دونت في بعض الكتب و جاء ذكر اهل الكهف في الشعر فمن قصيره لاميه ابن ابي الصلت: و قد انشا الناس الاساطير حول اصحاب الكهف كما انشاوها حول كثير من الغابرين و لذا قال تعالى لنبيه الكريم «و من اصدق من الله حديثاً» (مغنيه، ۱۴۲۴: ۱۰۸/۵) نتیجه آن که توصیف داستان به «بالحق» در آیه مذکور خط بطلان بر تصور و ذهنیت اسطوره‌ای یا افسانه‌ای آن است، نه تأیید و همراهی قرآن با اسطوره و بسیار روشن است که این برداشت خلف الله در تضاد کامل با بیان قرآن است.

ثانیاً، عدم بیان تعداد دقیق و یا محل اقامت دقیق اصحاب کهف و ذکر دیگر جزئیات تاریخی در قرآن، تنها در این داستان نیست که چنین برداشت شود قرآن نمی‌خواست چیزی بگوید که مخالف آنچه در بین یهود معروف بود باشد. بلکه وقتی ما به ماهیت و ساختار داستان‌ها در قرآن تا کران قرآن نگاه می‌کنیم با حقیقتی دیگر مواجه می‌شویم و آن این که قرآن کتاب تاریخ نیست که به ذکر زمان و مکان و تعداد و دیگر عناصر مذکور در کتاب‌های تاریخی که مورد توجه مورخین است بپردازد، بلکه با اهدافی که خود برای ذکر داستان‌ها بیان نموده است تنها به گزارش فرازهای محتوایی می‌پردازد. به عبارتی دیگر شیوه قرآن چنان است که عنایت به «ماهو» ی داستان دارد و نه «من هو» ی آن، «من هو» یعنی تاریخ تولد، تاریخ وفات، سال حکومت، خصوصیات جغرافیایی و آن چه مورد اهتمام قرآن است «ما هو» ی داستان است، یعنی روابط علی و معلولی، عمل و عکس العمل، کنش و واکنش و سنت‌های الهی، یعنی «روابطی که خداوند به حکمت ربوبی خویش جهان و هر آن چه را در آن است در تطابق آن آفریده» (تهامی، آیین پژوهش: ۷۱/۶۰) قوانین لایتغیری که بر زندگی اجتماعی و حتی فردی همه افراد بشر حاکم است و چه آنها را بشناسیم یا نشناسیم و چه بخواهیم یا نخواهیم

همچون قوانین فیزیک و شیمی و قوانین حاکم بر افلاک و کهکشان‌ها و همچون قوانین حاکم بر عالم ذرات بر امتهای و اجتماعات حاکم و بدون تخلف یا کوچکترین تغییری، در جریان است و هدف اساسی از بیان واقعیت‌های تاریخی هم شناخت این قوانین است و هم از این طریق، یعنی ارائه نمونه‌ها و مصادیق عینی، باور آن‌هاست و لذا قرآن با بیان این فرازهای محتوایی اصرار و پافشاری دارد که پیروانش قوانین را بشناسند و با چنگ زدن به علت‌های رشد و ارتقاء و تعالی به سعادت دنیا و آخرت نائل و با دوری از عوامل سقوط و انحطاط و افول خود را از تیره بختی و سرانجام دردناک برهانند، از همین روی آیاتی دعوت کننده به سیر و سیاحت محققانه در زمین برای شناخت قوانین طبیعی و هم شناخت قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ است «قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین- پیش از شما سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز همانند آن را دارید) پس در روی زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود» (آل عمران/۱۳۷؛ همچنین یوسف/۱۰۹، محمد/۱۰۹، حج/۱۰، ق/۳۶ و نمل/۶۹ و نحل/۳۶)

لازم به ذکر است که در فرهنگ قرآن سیر و سیاحت به معنای مطالعه و تدبیر در تاریخ گذشتگان به منظور تجربه و عبرت آموزی است.

پس اگر در بیان تعداد اصحاب کهف و یا مدت اقامت آن‌ها در غار که مورد اختلاف بوده قرآن موضع صریحی ندارد، نه آن چیزی است که خلف الله می‌گوید، بلکه خود دارای پیامی است و آن موضع حکیمانه قرآن است، یعنی بی‌اعتنایی نسبت به آنچه که در مقوله «ماهوی» داستان نیست و بر ذکر یا عدم ذکر و دانستن یا ندانستن آن نتیجه‌ای مترتب نیست.

با توجه به موارد مذکور ادعاهای خلف الله و استادش امین خولی و هم فکران آن‌ها از هیچ روی با قرآن کریم سازگاری ندارد، چرا که همان‌گونه که قرآن صریحاً و ساختاراً خود را معرفی نموده «نه کتاب تاریخ است و نه مجموعه قصه‌های تخیلی بلکه کتابی است عزتمند که باطل از هیچ سو در آن راه ندارد و خود تصریح کرده است که کلام خداست و جز حق نمی‌گوید و ماورای حق چیزی جز باطل نیست، برای دستیابی به حق هرگز از باطل نتوان یاری گرفت و آن کتابی است که به حق و راه مستقیم فرا می‌خواند و آیاتش سراسر بر اخذ کنندگان و ترک کنندگان حجت هستند» (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۱۷۱-۱۷۳). سپس صاحب تفسیر المیزان در ادامه کلام خود، با انتقاد از چنین نگرش‌هایی می‌گوید: «... سخن من این است که قرآن خود ادعا دارد سخن خداوند است و نزول یافته تا مردم را به سعادت حقیقی از طریق حق و به سوی

حق راهبری کند پس هر که به تفسیر چنین کتابی روی می‌آورد باید آن را صادق بشمارد و به حق ناب درباره آن بسنده کند» (همان)

اما شگفت‌انگیز تر این سخن خلف الله است که با مطرح کردن آیاتی که در آن‌ها مشرکان کتاب خدا را اساطیر الاولین می‌خوانند همچون آیه ۵ سوره مبارکه فرقان «وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» و نیز انعام/۲۵، انفال/۳۱، نحل/۲۴، مؤمنون/۸۱ تا ۸۳، نمل/۶۸، احقاف/۱۷، قلم/۱۰ تا ۱۵، چنین می‌گوید:

«از تأمل در آیات مزبور بر می‌آید که قرآن خود اصراری ندارد تا وجود اساطیر در خویش را نفی کند، بلکه به شدت در پی اثبات این مطلب است که وجود این اساطیر سبب نمی‌شود آن را ساخته محمد و نه خداوند بدانیم» (خلف الله، پیشین: ۱۹۹-۲۰۰) سپس برای اثبات گفتار خود با پایه قرار دادن عباراتی از تفسیر مفاتیح الغیب و المنار و نیز مقدماتی که خود چیتش می‌نماید نتیجه‌ای را که بیان شد می‌گیرد اما قبل از بیان مقدمات استنتاج او تنها عبارت تفسیر رازی را که پایه تفکر او در خصوص راهیابی اسطوره در قرآن شده را به اختصار نقل می‌کنیم تا بی‌پایگی پایه استدلال او روشن گردد.

«جاء فی الرازی عند تفسیره لقوله تعالی «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تأویله» من سوره یونس مایلی «الاولی انهم کما سمعوا شیئا من القصص قالوا لیس فی هذا الکتاب الا اساطیر الاولین و لم یعرفوا ان المقصود منها لیس هو نفس الحکایه بل امور اخری مغایره لها» فنحن نلاحظ ان الرازی هنا یفرق بین شیئین: الاول هیکل القصة او جسم الحکایه و الثانی ما فی القصة من توجیهاً دینیة نحو قواعد الدعوه الاسلامیه و مبادئ الدین الحنیف و الرازی یلاحظ ان الامر و هو هیکل القصة او جسم الحکایه هو الذی اذخل الشبهه علی عقول المشرکین حین ظنوا انه المقصود من القصص و من اجل هذا ذهبوا الی ما ذهبوا الیه من ان القرآن اساطیر الاولین و الرازی یقرر ان المقصود امور اخری مغایره لهذا الجسم من القصة» (خلف الله، پیشین: ۱۹۹-۲۰۰)

اما دیگر مقدماتی که خود می‌چیند عبارتند از:

۱. تمام آیاتی که اساطیر در آن‌ها مطرح شده مکی هستند، پس وجود اندیشه اساطیر تنها از آن مشرکان مکه می‌باشد که منکر معاد بودند و در مدینه کسی چنین سخنی را بر زبان نیاورده است.

۲. اندیشه وجود اساطیر از سوی مشرکان مکه برخاسته از اعتقادی صادقانه و شبهه‌های قدرتمندی که در ذهنشان جریان داشت بود، اکنون باید دید آیا این اعتقاد صرفاً اشتباه بوده یا

این که در خود قرآن صفتی به چشم می‌خورده که آنان را به این اعتقاد وا می‌داشته است. (همان: ۲۰۲ و ۲۰۳)

آنگاه می‌گویید: در بررسی این آیات می‌بینیم که گاه قرآن بدون هیچ توضیح و ایرادی سخن مشرکان را نقل می‌کند، مانند آیات سوره‌های انفال، مؤمنون، نمل و احقاف و گاه مشرکان را تهدید می‌کند، ولی نه به دلیل این که به وجود اساطیر در قرآن اعتقاد دارند بلکه از این جهت که روز قیامت را منکرند یا مردم را از پیروی محمد باز می‌دارند، مانند آیات سوره‌های انعام و مطفین، تنها یک بار، قرآن به رد سخن آنان می‌پردازد و آن در سوره فرقان ﴿وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلِي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * فَلْأَنْزَلْنَاهُ الْكِتَابَ عَلَى الْبَنِي إِسْرَائِيلَ وَكُنَّا لَهُم شَرِيكِينَ * وَلَقَدْ آتَيْنَا نُونًا إِذْ هُوَ مُسْتَظْفَرٌ * فَلْيَقْرَأْ بِآيَاتِنَا تَذَكُّرًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ الْبُكْرَةَ وَكُنَّا لَهُمْ أَكْرَمًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا سُلَيْمَانَ الْوَحْيَ غَمَامًا * فَاسْتَقْبَلَ صَقْرًا وَقَضَىٰ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ الْوَيْحُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ * فَاذْكُرْ بِآيَاتِنَا وَلَقَدْ آتَيْنَا نُونًا إِذْ هُوَ مُسْتَظْفَرٌ * فَلْيَقْرَأْ بِآيَاتِنَا تَذَكُّرًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ الْبُكْرَةَ وَكُنَّا لَهُمْ أَكْرَمًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا سُلَيْمَانَ الْوَحْيَ غَمَامًا * فَاسْتَقْبَلَ صَقْرًا وَقَضَىٰ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ الْوَيْحُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ * فَاذْكُرْ بِآيَاتِنَا وَلَقَدْ آتَيْنَا نُونًا إِذْ هُوَ مُسْتَظْفَرٌ﴾ (فرقان/۶۵) آن هم در مقام اثبات این مطلب است که اساطیر ساخته و پرداخته محمد نیست، بلکه از جانب خداست» (خلف الله، پیشین: ۲۰۶)

خلف الله در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد:

«زمانی که شاهدیم که احساس قوم (مشرکین) به ورود اساطیر در قرآن قوی شده و عقیده آنان در این مطلب به ثبات رسیده باز شاهدیم که قرآن ورود اساطیر را در خود نفی نمی‌کند، بلکه آنچه نفی می‌کند این است که ادعا شود وجود این اساطیر دلیل بر این است که قرآن از جانب محمد علیه السلام است و از جانب خداوند نیست. پس هنگامی که تمامی این موارد ثابت باشد، ما را از اینکه بگوییم که در قرآن اساطیر وجود دارد باز نمی‌دارد، چرا که این سخن مخالفت و معارضیتی با نصوص قرآنی ندارد» (همان: ۲۰۶ و ۲۰۷)

بررسی و نقد

اولاً، آقای خلف الله جمله‌ای که از تفسیر رازی ذیل آیه ۳۹ یونس پایه تفکر خود، یعنی ورود اسطوره به قرآن قرار داده، در تفسیر مذکور تحت این عنوان آمده است «و اعلم ان هذا الكلام يحتمل وجوهاً» (فخررازی، پیشین: ۲۵۵/۱۷) و جناب رازی پنج وجه را برای آیه بیان نموده که وجه مذکور یکی از آن پنج وجه است که به صورت احتمال بیان شده است. علاوه بر این که رازی در این بیان (احتمالی) که تکذیب مشرکان را خاص و ویژه قصص قرآن نموده تا جایی که در تفاسیر بررسی نمودیم منفرد است، چون هم سیاق آیات به روشنی گواهی می‌دهد که تکذیب متوجه همه قرآن بوده و نه داستان‌های آن و هم همه مفسران در تفسیر خود «ضمیرها» در آیه مذکور (بل کذبوا بمالم يحيطوا بعلمه) را به کل قرآن برگردانده اند (طباطبایی، پیشین: ۶۶/۱۰) و خود رازی هم برای این وجه احتمالی دلیلی را ذکر نکرده است.

ثانیاً، بین معنای احتمالی رازی و برداشتی که خلف الله از آن نموده هیچ رابطه‌ی قابل اعتمادی وجود ندارد و نتیجه‌ای که او از بیان مذکور گرفته حدسی و خیالی است، چرا که رازی همانگونه که بیان شد، به‌عنوان یکی از وجوه (پنج وجه) احتمالی می‌گوید: «مشرکان هرگاه چیزی از داستان‌های قرآن می‌شنیدند، می‌گفتند در این کتاب چیزی جز اساطیر گذشتگان نیامده است و آن‌ها ندانستند که منظور و مقصود از آن داستان‌ها نفس آن حکایت نیست بلکه امور دیگری است که با خود داستان مغایر است» سپس رازی به تبیین آن امور می‌پردازد و می‌گوید: «فاولها: بیان قدره الله تعالی علی التصرف فی هذا العالم و نقل اهله من العز الی الذل و من الذل الی العز و ذلک یدل علی قدره کامله و ثانیها: انها تدل علی العبره من حیث ان الانسان یعرف بها ان الدنیا لاتبقى فنهایه کل متحرک سکون، و غایه کل متکون ان لایکون، فیرفع قلبه عن حب الدنیا و تقوی رغبتیه فی طلب الاخره کما قال: لقد کان فی قصصهم عبره لا ولی الا للباب» (یوسف / ۱۱۱)

و ثالثهما: انه ﷺ لما ذکر قصص الاولین من غیر تحریف و لا تغییر مع انه لم یستعلم و لم یتلمذ، دل ذلک علی انه بوحی من الله تعالی کما قال فی سوره الشعراء بعد ان ذکر القصص و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين (الشعراء / ۱۹۲-۱۹۴؛ فخر رازی، پیشین: ۲۵۵/۱۷)

کلام رازی در موارد بالا تنها گویای آن است که همان‌گونه که قرآن خود بیان نموده است، منظور از بیان قصص عبرت آموزی و فراگیری محتوای درونی آنست و مقصود قرآن داستان‌سرایی صرف نیست. ولی این بیان رازی هیچ دلالتی بر برداشت خلف الله که مدعی شد «طبق این بیان رازی اسطوره از جانب خداوند در قرآن وارد شده» ندارد.

علاوه بر این می‌بینیم که در آیه مذکور سخن از تکذیب بدون علم و بدون تدبیر است و آیه در مقام بیان عدم تعقل و پیروی از هواها و عناد و مکابره در برابر حق است و ادامه آیه شاهد خوبی بر این واقعیت است «کذلک کذب الذین من قبلهم» یعنی چنین تکذیب بدون تدبیر و علم و از روی هواهای نفسانی و لجاجت و عناد، در امت‌های قبلی هم نسبت به رسولان الهی بوده است. حال این سؤال در برابر آقای خلف الله مطرح می‌شود که آیا پیامبران گذشته همه صاحب کتاب آسمانی بودند؟ و آیا همه معارف الهی را در قالب داستان بیان کردند؟ و آیا تمامی امت‌های پیشین اعتقاد به اسطوره داشتند؟ که شما ادعا می‌کنید «آنچه بر عقول مشرکین شبیهه وارد می‌نمود آن صورت و هیكل داستان بود. زمانی که چنین تصور نمودند که مقصود از قصص

همان جسم یا شکل ظاهری داستان است پس، این مسأله باعث شد که قرآن را اساطیر الاولین بخوانند و بر این اعتقاد و باور صادق بودند.» (خلف الله، پیشین: ۱۹۹-۲۰۰)

این سخن که کسانی که نسبت اساطیر به قرآن می‌دادند بر اعتقاد و باورشان صادق بودند، در تضاد کامل با گزارشات قرآن است.

در این رابطه ما باید بنگریم چه کسانی قرآن را اساطیر می‌خواندند؟ همان‌هایی که گاه پیامبر را مجنون و گاه ساحر و گاه او را کاهن می‌خواندند، نسبت‌های ناروا و تهمت‌هایی که خاص پیامبر خاتم نبود، بلکه وقتی ما داستان‌های اقوام گذشته و رسولان الهی را در سرتاسر قرآن مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم طبقه یا گروهی خاص در هر جامعه که قرآن از آن‌ها گاه با عنوان ملأ و گاه مترفین یاد نموده. چنین افتراهایی را از روی ظلم و عناد و مقابله با حق به پیامبران و رسولان الهی نسبت می‌دادند و این انکارشان در حالی بود که به بیان صریح قرآن آیات و معجزات الهی را می‌دیدند و به آن یقین داشتند. به عنوان نمونه به شواهدی از قرآن بسنده می‌نمائیم

﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ (نمل/۱۴)

آیه شریفه از این واقعیت پرده بر می‌دارد که «قلبه‌ها و عقله‌های کفار به صدق و راستی موسی و معجزاتش یقین داشت، اما آن‌ها با زبان‌هایشان پیامبر خدا و آیاتش را به خاطر ترس از دست دادن منافع و حرصی که بر جایگاه و موقعیتشان داشتند انکار می‌نمودند» (مغنیه، پیشین: ۹/۶)

و خداوند با دو واژه ظلماً و علواً حقیقت مذکور را بیان نموده است.

شاهد دیگر آیه ۳۱ از سوره مبارکه انفال می‌باشد که از جمله آیاتی است که در آن نسبت دادن اساطیر به قرآن از سوی همین طبقه مطرح گردیده ﴿وَإِذَا تَنَالَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ اما در آیه قبل آن سخن از مکر، خدعه و نقشه‌های خائنانه مشرکان نسبت به پیامبر است نه اعتقاد و باور صادقانه ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (انفال/۳۰) و نیز با مطالعه و تدبر در آیات قرآن به روشنی به دست می‌آید که عناد و مقابله مترفین (مرفهین سر مست و مغرور) در مقابل همه انبیاء و حرکت‌های اصلاحی در قرآن به عنوان یک سنت تاریخی که استثنایی در آن نیست مطرح است، به این معنا که این گروه (مترفین) برای حفظ شرائط موجود خود بیشترین طغیان و سرکشی را در مقابل حرکت‌های اصلاحی الهی از خود نشان می‌دهند و شاهد آن این آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (سبا/۳۴)

نتیجه آنکه با آیات و ادله مذکور سخن خلف الله که می‌گوید نسبت اساطیر به قرآن از سوی

مشركان ناشی از شبهه‌ای قوی بود که در ذهن آنها وجود داشت و آنها به گفته ی خود واقعاً اعتقاد داشتند و در این گفتارشان صادق بودند کاملاً باطل می‌گردد.

نکته شایان توجه دیگر در این باب اینکه بر فرض که ما با تفکر آقای خلف الله همراه شویم و قرآن را از جایگاه و شأن ابدیت آن پایین آوریم - چنانچه او آورده است - و مخاطبان قرآن را نه همه انسان‌ها و نسل‌ها بلکه تنها مردم زمان نزول آن هم مردم مکه بدانیم که اعتقاد به اسطوره داشتند و قائل شویم که قرآن در داستان‌هایش صرفاً به بعد ادبی و هنری توجه داشته، نه واقعی بودن یا غیر واقعی بودن و قبول کنیم که بلاغت قرآن چنین اقتضا می‌کرد که رعایت مقتضای حال و توجه به نیاز مخاطب و خاستگاه‌های ذهنی او مورد توجه و پذیرش واقع شود و نیز بپذیریم که قرآن قصه‌های خود را بر پایه اساطیر یهودیان استوار ساخته است، چرا که یهودیان مرجع علمی قریش بودند و قبول و رد آنان معیار صدق و کذب قضایای تاریخی برای مکیان بود؛ اگر همه را حتی بدون هیچ قیدی بپذیریم نتیجه برای مخاطبان که فرض کردیم تنها قریشیان باشند چه چیز باید باشد؟

آیا جز این باید باشد که مشرکین مکه همان‌هایی که رسالت پیامبر را انکار می‌کردند، تحت تأثیر این قالب اقتضایی سرتسلیم فرود آوردند و به قرآن و پیامبر ایمان آوردند؟ پس چرا ایمان نیوردند و طبق گزارشهای قرآن این گروه به دشمنی و مکر و تهمت زدن به پیامبر و قرآن ادامه دادند؟ آیا نباید استعمال واژه «اساطیر» از سوی آنها با بار مثبت بکار می‌رفت؟ در حالیکه در همه مواردیکه این واژه از طرف مشرکان در قرآن بکار رفته است با بار منفی و در رد حقایق قرآن و تکذیب پیامبر بکار رفته است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا این نقض غرض از سوی قرآن نیست؟ و آیا بلاغت حقیقی قرآن زیر سؤال نمی‌رود؟ زیرا از قالب و ساختاری استفاده نموده که موجب انکار شدید در بین مخالفان خود شده است! به نظر می‌رسد آنچه این جریان فکری از درک آن عاجز مانده است و در این رابطه آیات زیادی از قرآن را نادیده گرفته و احکام و صدق و حقیقت گوئی قرآن است «کتاب احکمت آیاته» (فصلت/۱) می‌باشد و این بزرگ‌ترین ویژگی قرآن است که آن را برای همیشه و هم نسل‌ها و عصرها زنده و جاودانه ساخته است و یکی از بزرگ‌ترین وجوه تمایز بین داستان‌های قرآنی و غیر قرآنی همین حقیقت گوئی و اجتناب از خیال‌بافی و بیان اموری است که واقعیتی برای آن نیست و این ویژگی به صراحت در پایان داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان شده است «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ خَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنَّ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدْيًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (یوسف/۱۱)

عبارت «ماکان حدیثاً یفتیری» مؤکد این حقیقت است که «فما ورد فی القرآن من اخبار و حوادث‌های امور و حقایق ثابتة لیس فیها کذب او خطا او اشتباه، کما حصل فی الکتب السالفه، ذلک لان القرآن و حی الہی، و اللہ لایعزب عن علمه ذره فی السماء و الارض، و یعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصدور و الحاضر و الماضی و المستقبل لدیہ سواء» (معرفت، ۱۳۸۵: ۴۲۳). و از جمله مسائل دیگری که سبب فهم غلط و یا تفسیر بی اعتبار قرآن می‌شود عدم توجه به قرائن کلام است و از جمله قرائن غیر لفظی ویژگی‌های گوینده سخن است که در این رابطه، یعنی صادق بودن خداوند و صدق کلامش و توصیف قرآن از او و سخن او با واژه «حق» نیاز به توضیح ندارد و یکی دیگر از قرائن مهم در کلام مخاطب شناسی یا ویژگی‌های مخاطب است (رجبی، ۱۳۸۳: ۱۱۶-۱۱۸) که گوینده از آن ویژگی‌ها آگاهی کافی دارد. حال این سؤال مطرح می‌شود، کدام ویژگی است که در همه انسان‌ها و همه نسل‌ها در هم اعصار وجود دارد و قرآن کریم در اوج بلاغت و به اقتضای حال مخاطب برای تأثیر گذاری و هدایت انسان به آن توجه نموده است؟ آیا جز این است که آن ویژگی مشترک، انفعال انسان در برابر حق چه از نوع گفتار یا کردار، می‌باشد، و آیا جز این است که همه انبیا الہی و پیامبر خاتم و قرآن کریم با این ویژگی کشور جانها را تسخیر می‌نمودند؟

کدامین هنر یا هنرمند با قطعه هنری یا داستان خیالی یا امر و همی و خرافی خود در طول تاریخ توانسته است، چنین ایمان و اعتقاد راسخی که پیروان انبیاء و مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز دارند را به وجود آورد.

نتیجه آن که حتی اگر اعجاز قرآن را منحصر در جنبه‌های بلاغی و ادبی آن نمائیم آنرا از جایگاه و شأن رفیع اش یعنی ابدی بودن و کتاب هدایت برای جهانیان بودن پائین آورده ایم، چه رسد به این که به ساحت مقدس و منزہ آن چنین نسبت‌های ناروا و کودکانه هم داده شود که برای تأثیر گذاری در داستان‌هایش از امور غیر واقعی و وهمی و خیالی استفاده نموده است.

قرآن کریم خود مقصود از بیان قصص و اخبار گذشتگان را چنانچه پیش از این گذشت عبرت گرفتن و تجربه آموزی از واقعیاتی که بر گذشتگان جاری شده بیان نموده است؛ چرا که سنت‌های اجتماعی در همه زمان‌ها و برای نسل‌ها یکسان است و استثناء پذیر نیست، از این رو، اخبار و داستان گذشتگان را بیان نمود تا انسان عصر حاضر تجربه نکند آن چیزی را که گذشتگان تجربه نمودند و پشیمان شدند.

«ومن هنا تجد القرآن الکریم یحاول ان یعالج من خلال القصه الواقعه الذی کان یعیشه المسلمون فی زمن النبی ﷺ فیدکر ما یتطابق من الاحداث مع هذا الواقع من ناحیه،

كما يعالج الواقع الذى سوف تعيشه الاجيال و العصور الانسانيه المستقبله من ناحيه اخرى»
(معرفت، پیشین: ۴۲۳)

اما در انتهای این پژوهش لازم است، چشم اندازی به آیه ۱۲۰ سوره مبارکه هود داشته باشیم که یکی از مهمترین آیات قرآن در دلالت و اثبات صدق و واقعی بودن داستانهای قرآن است: «وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسَلِ مَا نُنْثِبُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» ما سرگذشت‌های گوناگون پیامبران را برای تو بیان می‌کنیم تا قلبت را محکم و اراده‌ات را ثابت و قوی گردانیم و در این اخبار و سرگذشت‌ها حق و موعظه و تذکر برای مؤمنان آمده است.

سوره مبارکه هود از سوره‌های مکی و طوال قرآن است و آیه مذکور در اواخر آن و پس از بیان داستان‌های انبیاء مشهور قرار گرفته «و طبق تصریح بعضی از مفسران نزول این سوره در اواخر سال‌هایی بود که پیامبر ﷺ در مکه به سر می‌برد، یعنی بعد از مرگ ابوطالب و خدیجه» (مکارم شیرازی، پیشین: ۳/۹) و طبعاً یکی از سخت‌ترین دوران‌ها به لحاظ فشارها و حمله‌های همه جانبه دشمن بر پیامبر ﷺ بوده است و این سوره که در واقع قوام و کیان‌اش داستان انبیای و اقوام گذشته است، طبق این آیه به منظور تسلی و اطمینان و تثبیت قلب مبارک پیامبر و امت‌های گذشته - البته با آهنگی دلپذیر و آراسته به فنون ادبی و تثبیت قلب و تسلی خاطر و اطمینان بخشی به پیامبر و مؤمنان رابطه برقرار نموده است.

در این‌جا باید سؤالی مطرح نمود به راستی کدامین داستان است که به انسان اطمینان و استواری می‌دهد آیا داستانی یا افسانه‌ای که برگرفته از حقیقت نباشد، می‌تواند انسان را به باور نسبت به حقایق و قوانینی که بر عالم به طور اعم و بر زندگی انسان به طور اخص حاکم است برساند؟ چه کسی با قدم زدن در عالم وهم و خیال و خواندن افسانه‌ها، قلب او تثبیت گردیده؟ البته انسان با خواندن افسانه و رمان تحت تاثیر قرار می‌گیرد، ولی تاثیر او سطحی و روبنائی است. انسان مؤمن با سیر و تفحص در داستان‌های واقعی است که از درون آن‌ها سنت‌های الهی و قوانین لایتغیر حاکم بر جوامع را استخراج و به باور که حقیقت ایمان است نائل می‌شود و به روشنی در می‌یابد؛ عمل اجتماعی او بدون عکس العمل نیست و مجموعه هستی که خود جزئی از آن است زنده و با شعور است و در مقابل اعمال شایسته و ناشایسته انسان بی تفاوت نیست و عکس العمل یکسان ندارد و مهندسی کاخ جهان بگونه‌ای است که اجزاء و نیروهای پیدا و ناپیدای آن رهروان طریق حق و پاکی را یاری می‌رسانند و باطل در هر شکل و

نوعی که باشد، محکوم به فنا و نیستی است، اگر چه جولان چند روزه‌ای داشته باشد و از این رو با مطالعه احوال گذشتگان تحقق عینی سنتهای خدا را می‌بیند سنت یاری رسولان و مؤمنان را، وعده خداوند که فرمود ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد/۷) را تجربه می‌نماید و به تماشا می‌نشیند. آن چه را که خداوند در کتاب کریم و حکیم‌اش به عنوان اصولی ثابت بیان فرمود، همچون ظلم باعث ویرانی جامعه است شکر باعث فزونی نعمت است و...

این داستان و سرگذشت‌های واقعی و صادق است، نه وهمی و خیالی و اسطوره‌ای که به انسان می‌آموزد و می‌بازراند که بین عمل شایسته و بایسته او (فردی و اجتماعی) و ریزش و رویش برکات و خرمی و سرسبزی زندگی و نیز بین فساد و تبه‌کاری او، و محرومیت‌ها و هجوم بلایا و محن رابطه مستقیم برقرار است. چنانچه این حقیقت در دو داستان هود و سخنان او خطاب به عادیان و داستان نوح و شکایت او از قومش به درگاه خداوند (هود/۵۲ و نوح/۱۰-۱۲) بیان گردیده و نیز در آیه ۹۶ اعراف و ۴ روم به صراحت بیان شده است و سرانجام این سرگذشت‌های واقعی است که مؤمنان و مجاهدان طریق حق با تفقه در آن آرامش و اطمینان می‌یابند، چرا که در می‌یابند جهان همچون باغی است که اراده باغبانش بر آن قرار گرفته که تنها شجره‌های طیب زنده و پایدار بمانند و علف‌های هرز اصالت نداشته و به دست قدرتمند او از پای شجره‌های طیب چیده شوند «و قطع دابر الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین» (انعام/۴۵) و «اگر هم (باطل) در جولانگاه امیال و خودخواهی‌ها میدان را بدست گیرد چنانچه امیر مؤمنان فرموده است باز دولت حقیقی از آن حق خواهد بود» (جعفری، ۱۳۵۹: ۱۷۷/۶)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن کریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۱۹۹ق.
۴. الهاشمی، احمد جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع، قم: مرکز النشر التابع لمکتب العلم الاسلامی، ۱۳۷۵ش.
۵. الیاده، میرچا، اسطوره رویا راز، مترجم: رویا منجم، تهران: انتشارات فکر روز، بی تا.
۶. تهامی، فاطمه «مفهوم سنن الهی در تفسیر المنار» - مجله آئینه پژوهش - ش ۶۰.
۷. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
۸. حسینی (زرقا)، سید ابوالقاسم، مبانی هنری قصه‌های قرآن، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۷ش.
۹. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۰. خانی، رضا، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباده - انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲ش.

۱۱. خطیب، عبدالکریم، القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۲. خلف الله، محمد احمد، الفن القصصی فی القرآن الکریم، (بی جا) مؤسسه انتشارات العربی، ۱۹۹۹م.
۱۳. رجیبی، محمود، روش تفسیر قرآن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه ۱۳۸۳، .
۱۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۱۵. ساجدی، ابوالفضل، زبان دین و قرآن، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ش.
۱۶. شادلی، سید بن قطب بن ابراهیم، التصوير الفنی فی القرآن، بیروت، دارالشروق للنشر و التوزیع، ۱۹۴۵م.
۱۷. شاکر، محمد کاظم، قرآن درآیینہ پژوهش، نشر هستی نما، ۱۳۸۱ش.
۱۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۹. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دارا احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۰. فراهیدی، خلیل ابن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۲۱. کراب، آکساندر، جهان اسطوره شناسی، مترجم: جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، بی تا.
۲۲. گلدتسیهر، ایگناتس، العقیده و الشریعه فی الاسلام، مترجم: محمد یوسف موسی، قاهره: دارالکاتب، ۱۹۲۱م.
۲۳. مصطفوی، حسنالتحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مؤسسه الطباعه و النشر، ۱۳۷۵ش.
۲۴. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق.
۲۵. معرفت، محمدهادی، شبهات ورود حول القرآن الکریم، مؤسسه التمهید، چ سوم، ۱۳۸۵ش.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۲۷. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ش.